



...

خدایی که هست خدایی که داریم

خدارو باید بزرگ دید

بنده نیستن کسایی که خدایی که
می پرستن کوچیکه.

...



• درس چهارم •

مگه می شه از سختی ها هم
لذت برد؟

داشتیم در بارهٔ درک بزرگی خدا حرف می‌زدیم و این که خیلی از مشکلات ما ریشه توی این نکته داره که ما خدا رو بزرگ نمی‌بینیم. گفتیم یکی از مشکلات بزرگ بزرگ ندونستن خدا اینه که اخلاص به معنای واقعی خودش، توی زندگی به وجود نیاد.

این روزا خیلی از جوونا و حتی بزرگ‌ترا دنبال فلسفهٔ احکام می‌گردن. می‌خوان ببینن، اگه فلان کاری عبادی رو انجام دادن، چه نتیجه‌ای رو به دست میارن. من نمی‌خوام به طور کلی این کنجکاوی رو زیر سؤال ببرم؛ اما می‌خوام از یه زاویهٔ متفاوت به این قصه نگاه کنیم.

یکی از دلایلی که جوون امروزه دنبال فلسفهٔ احکام می‌ره اینه که خدا توی نگاهش بزرگ نشده. منظورم این نیست که توی حکمت خدا تردید داره، نه، چون خدا توی نگاهش بزرگ نیست، نتیجهٔ عبادت براش مهمه. مهم این نیست که خدا گفته روزه بگیر، مهم اینه که من اگه روزه گرفتم چی می‌شه. مهم نیست که خدا گفته نماز بخون، مهم اینه که با نماز به چه نتیجه‌ای می‌رسم. دیسک کمرو گردن نمی‌گیرم؟ گردش خونم تنظیم می‌شه؟ چی می‌شه؟

اگه خدا توی نگاه این جوون بزرگ باشه، طبق اون چیزی که توی درس قبلی گفتیم، بزرگ‌ترین نتیجه‌ای که از نماز و روزه به دنبالش می‌گرده، انجام دستور خداست.

وقتی به جوون می‌پرسه چرا باید روزه بگیرم؟ سه جور می‌شه بهش جواب داد: یکی این که بگیرم: «چون برای صحت و سلامتی خودت مفیده». این پایین‌ترین سطح ممکن برای این پاسخه؛ البته حواستون باشه که گفتم، پایین‌ترین سطح جواب، نگفتم اشتباهه.

یه جورم اینه که بگیرم: «اگه خدا گفته روزه بگیر، حتماً یه حکمتی داشته که گفته». سطح این جوابم متوسطه. به تعبیر دیگه، این جواب، توحیدی تراز جواب قبلیه.

یه جوابم اینه که بگیرم: «چون خدا گفته روزه بگیر، پس باید به خاطر خدا روزه بگیرم». جواب اصلی اینه. البته این جوون بعیده جواب سوم رو بفهمه، چون ما اصلاً خدا رو این طوری معرفی نکردیم که به قدری برای این جوون عظمت و کبریایی داشته باشه که هیچ جوابی به اندازه جواب «چون خدا گفته» براش قانع‌کننده نباشه.

الآن به خلیا بگی من این کارو می‌کنم به خاطر جلب رضایت مردم، براشون خیلی قابل فهمه و عادی. چرا؟ چون مردم توی نگاهشون بزرگن؛ اما وقتی می‌گی به خاطر خدا این کارو انجام می‌دم، نمی‌فهمن. چرا؟ چون خدا توی ذهن و دلشون این قدر بزرگ نیست.

ما خدا رو بزرگ معرفی نکردیم، چون خودمونم خدا رو بزرگ

ندی‌دیم.

آقای پدر! خانم مادر! آقا و خانم معلّم دینی و قرآن! آقای روحانی! خانم مبلغ! استاد معارف دانشگاه! توی زندگیت چقدر خدا رو بزرگ دیدی که بتونی این بزرگی رو به فرزندت یا شاگردت یا پامنبریت منتقل کنی؟

مردم دنبال خدای بزرگ می‌گردن؛ ولی خدایی که ما داریم معرّفی می‌کنیم و با بندگی خودمون داریم نشونش می‌دیم، خدای بزرگی نیست. خدای ما کوچیک‌تر از مردمه. ما خالقی رو به مردم معرّفی کردیم که از مخلوقش پایین‌تره. البته شاید توی حرف، خدا رو بزرگ معرّفی کنیم؛ اما نتیجه‌ی تربیتمون، جا گرفتن یه خدای بزرگ توی ذهن و دل مخاطبمون نیست. برای همین که دائم دنبال این می‌گرده که ببینه خدا چرا این حرف رو زده و چرا اون دستور رو داده.

بنده که حدود بیست سال و شایدم بیشتر دارم با مردم در باره مسائل مختلف زندگی سرو کله می‌زنم، به راحتی می‌تونم ادعا کنم اگه مردم خدا رو بزرگ بدونن و «به خاطر خدا» توی زندگی شون حاکم بشه، بیشتر مشکلاتشون و حتی همه مشکلاتشون حل می‌شه.

«خدا بزرگه». این جمله، حتماً برای شما آشناست. خیلی شنیدید و خیلی گفتید: «خدا بزرگه». تا اتفاق ناگواری می‌افته یا می‌خواد بیفته، می‌گیم خدا بزرگه. انگار توی ناخودآگاهمون می‌دونیم که باید خدا رو بزرگ بدونیم. پس چرا خدا رو بزرگ نمی‌دونیم؟ چرا این قدر خدا رو تحقیر می‌کنیم؟ کجای زندگی ما

بزرگی خدا رو داره نشون می‌ده؟ چرا به خاطر خداهای زندگی مون این قدر کمه؟

شرط لذت بردن از زندگی اخلاصه. کسی که اخلاص نداره، از زندگی لذت نمی‌بره. بازی بچه‌ها هم وقتی که یه بزرگ‌تری تماشااشون می‌کنه یه لذت خاصی داره. تماشای بزرگ‌تر قاعده و شکل بازی رو عوض نمی‌کنه. پس چرا وقتی یه بزرگ‌تر تماشا می‌کنه، لذت بازی بیشتر می‌شه؟ چون وقتی بچه‌ها احساس می‌کنن یه بزرگ‌تری داره تماشااشون می‌کنه و همه حرکتشون رو زیر نظر داره، شور و هیجان خاصی بهشون تزریق می‌شه که نشاط بازی رو زیاد می‌کنه. بچه‌ها هر کدوم دوست دارن خودشون رو به اون بزرگ‌تر نشون بدن، برای همینم بازی براشون یه حس جدید تولید می‌کنه.

اخلاص یعنی به قدری خدا رو بزرگ بدونی که وقتی احساس می‌کنی داری کاری در مقابل چشمای خدا انجام می‌دی، تمام وجودت بشه شغف. با این تعریف از اخلاص، به خاطر خدا صبر کردن، یعنی لذت بردن بیشتر از زندگی. به خاطر خدا غصه خوردنم، یعنی لذت بردن بیشتر از زندگی. توی این نگاهه که چیزای متضاد رو کنار هم جمع می‌کنی. غصه می‌خوری؛ اما چون برای خداست، لذت می‌بری. این خدای کبیر و عظیمه که داره به غصه خوردنت نگاه می‌کنه و چون اون داره نگاه می‌کنه، تواز غصه خوردنت لذت می‌بری.

بچه که بودیم، وقتی اتفاقی می‌افتاد که ازش ناراحت می‌شدیم، همین که مادرمون می‌اومد و نگاهمون می‌افتاد بهش، می‌زدیم

زیر گریه. با این که قبلش اون اتفاق افتاده بود، اما انگار دوست داشتیم جلوی مادرمون گریه کنیم. وقتی نازمون رو می‌کشید کیف می‌کردیم. ناراحت بودیم؛ اما چون یه بزرگ‌تری نازمون رو می‌کشید، لذت می‌بردیم.

این مثال روزم برای این که حس غصه و شادی رو وقتی کنار هم هستن، خوب بفهمید.

وقتی که امام حسین علیه السلام به مصیبت علی اصغر علیه السلام مبتلا شد، فرمود:

این مصیبت برای من آسونه؛ چون در مقابل چشمان خداست^۱.

مصیبت با اون همه عظمت و بزرگی، چون در مقابل چشمای خداست راحت می‌شه. چرا ما نمی‌تونیم جلوی خشممون رو بگیریم و می‌گیم سخته؟ چرا ما نمی‌تونیم در برابر بداخلاقای دیگران صبر کنیم و می‌گیم سخته؟ چرا ما نمی‌تونیم آزار و اذیت بچه‌ها رو تحمل کنیم و می‌گیم سخته؟ چرا وقتی از یکی خیلی عصبانی هستیم، نمی‌تونیم پشت سرش حرف نزنیم و می‌گیم سخته؟ چرا و چرا و هزار تا چرای دیگه.

چرا وقتی یه مشکلی توی زندگی مون پیش میاد، می‌بریم و نشاطمون رو از دست می‌دیم؟ خب اگه خدا هست و خدا بزرگه و خدا می‌بینه، چرا لذت نبریم از مشکلات؟

اون مثال بچه و گریه و مادر رو بیارید توی ذهنتون و به این سؤال جواب بدید که آیا خدا برای ما از اون مادری بچه‌ها

۱. «هُوَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِينُ اللَّهِ» (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶).

کمتره؟ راستشو به خودمون بگیریم بهتر نیست؟ آره، کمتره. بدون تعارفش رو گفتم. عیب نداره اگه به کسی بربخوره. گاهی اوقات ما نیاز داریم یکی بزنه تو سرمون و بدیامونو نشونمون بده. این تو سرزنده از صد تا نوازش باید دل نشین تر باشه؛ البته برای کسی که دغدغه رشد داره.

همه لذت زندگی توی اینه که احساس کنی یه بزرگی داره دائم تماشات می‌کنه و تولحظه لحظه زندگی رو داری درمقابل چشمای اون می‌گذرونی. این یعنی همه چیز. اخلاص یعنی اعتقاد داشته باشی که داری درمقابل چشمای خدا زندگی می‌کنی و هرکاری رو باید به خاطر اون انجام بدی. این زندگی حتی تصورشم شیرینه. تو با این نگاه، حتی از عصبانی شدنم لذت می‌بری. چون بناست به خاطر خدا عصبانی بشی. از سکوتتم لذت می‌بری، از بازی لذت می‌بری، از یه گوشه نشستن و هیچ کاری نکردن لذت می‌بری، از مریضیت لذت می‌بری، از سلامتی لذت می‌بری. اصلاً مگه چیزی می‌مونه که ازش لذت نبری؟ وقتی بنا می‌شه همه زندگی برای خدا باشه، عصبانی هم که می‌خوای بشی، یه نیگاه می‌ندازی به آسمون و می‌گی: «خدایا! دوست داری، الان عصبانی بشم؟» وقتی حس کردی که خدا دوست داره عصبانی بشی، عصبانی می‌شی و از عصبانیتت کیف می‌کنی. وقتی هم که احساس کردی، خدا الان دوست داره، خشم رو بخوری، جلوی خشم رو می‌گیری و از این کظم غیظ لذت می‌بری.

اون موقعا که می‌رفتیم مدرسه و معلّمون می‌گفت توی کلاس از روی فلان درس یه بار بنویسید و ما هم خطمون خوب بود و

معلم هم می‌اومد بالای سرمون و به نوشتنمون نگاه می‌کرد، یه حس شعف و نشاطی بهمون دست می‌داد؛ طوری که اصلاً دوست نداشتیم معلم از کنارمون بره. وقتی می‌رفت، انگار حسمون برای قشنگ‌تر نوشتن ضعیف می‌شد.

حالا خدا بالای سر تک تک ما وایساده و یه لحظه هم از ما غافل نمی‌شه.

وَمَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ^۱

و خدا از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست.

خدا داره ریزِ کارا و حرفای ما رو می‌بینه و می‌شنوه. حس اون شاگرد رو باید ضرب در چند کرد تا بشه حس بنده‌ای رو به دست آورد که در برابر نگاه خدا داره کار می‌کنه؟

این حس وقتی که میاد، عبادتم یه لذت دیگه پیدا می‌کنه. لذت کارایی که به صورت طبیعی لذت داره هم بیشتر می‌شه. بازی کردن، خودش برای آدم لذت داره؛ اما وقتی کسی به خاطر خدا بازی می‌کنه، چند برابر از این بازی بیشتر لذت می‌بره.

لذت یه کیف روحیه. تو وقتی کاری رو برای خدا انجام می‌دی و یقین داری که در مقابل نگاه خداست، به اندازه‌ای که خدا رو بزرگ می‌بینی، از این تماشا لذت می‌بری. وقتی که حس می‌کنی این کار، هر چقدر سخت‌تر باشه، بیشتر نظر خدا رو به شما جلب می‌کنه، لذتش بیشتر می‌شه.

اگه کسی این حرفا رو می‌شنوه و با این که عقلش می‌فهمه،

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۷۲.

قلبش افناع نمی‌شه، برای اینکه اینا چشیدنیه. من اصلاً اینارو نمی‌گم که تو با گفتنش بچشیش، می‌گم که بدونی مقصد کجاست، بعدش باید حرفایی بزنی که بتونیم به این سمت قدم برداریم و به یاری خدا بچشیمش.

تا این جا به این نتیجه رسیدیم که اگه می‌خوایم اخلاص داشته باشیم باید خدا رو بزرگ بینیم. اعتقاد به هستی خدا برای اخلاص داشتن لازم هست؛ ولی کافی نیست. حتی اعتقاد به این که خدا می‌بینه، برای اخلاص داشتن، اگر چه لازمه؛ ولی باز کافی نیست. باید اعتقاد داشت خدایی که هست و می‌بینه خدای بزرگیه.

متأسفانه توی آموزش عقاید، روی دو مرحلهٔ اول بیشتر کار می‌شه تا مرحلهٔ سوم؛ غافل از این که زحمانی که برای دو مرحلهٔ اول کشیده می‌شه، بدون مرحلهٔ سوم، ابترو بی‌نتیجس.

اگر چه در نگاه اول، اخلاص، کار سخته؛ اما اخلاصی که از راه بزرگ دیدن خدا به دست میاد، نه تنها سخت نیست؛ بلکه عکسش سخته. کسی که به خدایی اعتقاد داره که علاوه بر این که هست و ناظره، بزرگ هم هست، اخلاص نداشته بر اش سخت می‌شه. وقتی من خودم رو در محضریه بزرگ می‌بینم و بناست در مقابل اون حرف بزنی، حساب نشده حرف زدن سخته، به صورت طبیعی، بدون این که بخوام خودم رو مجبور کنم، تا می‌فهمم که این کسی که بناست در محضرش حرف بزنی یک انسان بزرگه، خود بخود تلاش می‌کنم که حساب شده حرف بزنی.

اگه به دست آوردن صفات خوب اخلاقی برای ما سخته، به خاطر اینکه که توحیدمون ضعیفه. بدون تقویت توحید، می‌خوایم

صفات الهی رو توی وجودمون ایجاد کنیم؛ اما هرچی تلاش می‌کنیم، موفق نمی‌شیم.
هیچ وقت این رو فراموش نکنید: تقویت توحید به صورت خودکار تقویت صفات اخلاقی رو به دنبال میاره.

کارها وقتی رنگ و بوی تو را ندهد
قوت کوه را هم که داشته باشم
کار به اندازه کاه هم اگر وزنی نداشته باشد
باز هم خسته‌ام می‌کند.
من خسته‌ام از همه کارهایی که می‌کنم.

اگر این عادت‌ها نبود
و کمی ترسی که از آتش جهنم دارم
و اگر نبود نگاه‌هایی که
لحظه‌های زندگی‌ام را رصد می‌کنند
معلوم نبود
حتی برای رکوع رکعتی از نمازهایم
خم می‌شدم یا نه.
من خسته‌ام، خسته از همه کارهایم
خسته‌ام حتی از کارهای خوب روی زمین.

کارها را باید برای تو انجام داد
تا کار به حساب آید.

هر چه کار، حتّی خوب‌ترین
اگر بوی تو را ندهد
خراب‌کاری است.
عمر مرا این خراب‌کاری‌ها به باد داده
می‌شود بگویی چه کار کنم؟

هر که را بتوانم فریب دهم
خودم را که نمی‌توانم.
من با کارهای خوبی که می‌کنم
احساس نمی‌کنم که به تو نزدیک شده‌ام
مگر می‌شود کاری برای تو نباشد
ولی مرا به تو نزدیک کند؟

تا کی می‌شود تاب آورد
این همه رفتن و نرسیدن را؟
تا کی می‌شود به دوش کشید
بار این همه کاری را که
رنگ و بوی تو را ندارند؟

کاسهٔ صبر من
اندازه دارد.
کاسه است
دریا که نیست.

دریا هم اگر بود
تا به حال لبریز شده بود
از این همه کار به انجام نرسیده.

باید تو را ببینم.
باید تو را بزرگ ببینم.
بزرگ انگاشتن همه چیز
تو را در برابر دیدگانم کوچک کرده.
خدای کوچک، پرستیدنی نیست.
دلَم برای پرستش تنگ شده.
این پرستش‌های نمایشی
دیگر آرامم نمی‌کند.

خدای من!
چشم‌هایم را
مهمان بزرگ بودن خویش کن
و کامم را با پرستش کبریایی‌ات شیرین نما!